

تاریخ عباسی

(روزنامه ملا جلال)

تاریخ ایران در روزگار شاه عباس صفوی



نویسنده: ملا جلال الدین محمد محمد مجتبی یزدی

تصحیح: دکتر مقصودعلی صلافی

تاریخ عباسی

(روزنامه ملا جلال منجم)

تاریخ ایران در روزگار شاه عباس صفوی

نویسنده:

ملا جلال الدین محمد منجم یزدی

تصحیح: دکتر مقصودعلی صادقی
عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران



نگارستان اندیشه

تهران، ۱۳۹۸

سروشناسه: منجم یزدی، جلال الدین محمد
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال منجم) : تاریخ ایران در روزگار شاه عباس
صفوی/نویسنده ملاجلال الدین محمد منجم یزدی؛ تصحیح مقصودعلی صادقی.
مشخصات نشر: تهران: نگارستان اندیشه، ۱۳۹۸. ۱۰۷ صفحه.
شابک: ۹۷۸-۸۲۷۳-۶۰۰-۸۵۱-۱ وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه.

موضوع: عباسی صفوی اول، شاه ایران، ۹۷۸-۱۴۰۳ق. ایران — تاریخ — صفویان، ۹۰۷ - ۱۴۸ق. — متون
قدیمی تا قرن ۱۴. Iran -- History -- Safavids, 1502 - 1736 -- Early works to 20th century
ایران — تاریخ — صفویان، ۹۰۷ - ۱۴۸ق. — گاهشماری. Iran -- History -- Safavids, 1502
— Chronology — ۱۷۳۶ - ایران — تاریخ — صفویان، ۹۰۷ - ۱۴۸ق. — تاریخنویسی
Iran -- History -- Safavids, 1502 - 1736 -- Historiography
شناسه افزوده: صادقی، مقصودعلی، ۱۳۴۷ - مصحح.
ردہ بندی کنگره: ۱۳۹۷ء/۱۲۱۶م DSR۱۲۱۶ رده بندی دیوبی: ۹۵۵/۰۷۱۵
شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۷۲۲۵۲

تاریخ عباسی

(روزنامه ملاجلال منجم)

ملاجلال الدین منجم یزدی

تصحیح: دکتر مقصودعلی صادقی

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران

ناشر: نگارستان اندیشه

نمایه‌سازی: شهاب الدین سمنان

صفحه‌آرایی: مرتضی انصاف‌منش

طراح جلد: سعید صحابی

چاپ: اول، ۱۳۹۸

تیراز: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: طرفه

نشانی ناشر: م. انقلاب، ابتدای خ آزادی، خ بهزاد، شماره ۲۹ واحد ۷

تلفکس: ۶۶۹۷۸۸۱ - ۶۶۴۳۵۴۱۶ - ۶۶۴۳۵۴۲۲

www.cins.ir - info@cins.ir

تقدیم به پیشگاه استاد گرانقدر
دکتر یوسف رحیم‌لو،
استاد تاریخ دانشگاه تبریز،
که دانش و آزادگی را «یکجا دارد»
به پاس سال‌ها تدریس و پژوهش
تاریخ ایران صفوی

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۶۷	[تبار، نام، ولادت و روزگار کودکی شاه عباس]
۷۶	بیان بعضی احوال بعد از فوت شاه جنت مکانی [شاه طهماسب]
۸۱	ذکر کشته شدن حیدر میرزا و دیگر حالات
۸۴	رسیدن خبر فوت نوآب جنت مکانی به قلعه ققهه
۹۵	ذکر وقایعی که بعد از فوت شاه اسماعیل روی نموده
۱۰۷	ذکر حالاتی که بعد از رفتن سلطان حسین [خان] شاملو روی نمود
۱۱۴	ذکر وقایع سال نهصد و نود
۱۱۵	ذکر توجه سلطان حمزه میرزا با نوآب سکندرشانی در سال نهصد و نود و یک
۱۲۵	ذکر وقایع سال نهصد و نود و دو
۱۲۵	ذکر وقایع سال نهصد و نود و سه
۱۲۸	ذکر وقایع سال نهصد و نود و چهار
۱۳۱	ذکر وقایع سال نهصد و نود و پنج
۱۳۴	ذکر حالات نوآب سکندرشانی
۱۳۹	ذکر وقایع سال نهصد و نود و شش
۱۴۶	ذکر وقایعی که نوآب کلب آستان علی در خراسان بود، روی نمود
۱۴۶	ذکر تتمه وقایع سال نهصد و نود و شش
۱۵۰	ذکر وقایع سال نهصد و نود و هفت موافق سیچقان ئیل
۱۵۴	وقایع این سال و سال گذشته در هم
۱۵۷	ذکر وقایع ایام بیماری در جوانب
۱۵۸	ذکر وقایع سال نهصد و نود و هشت، موافق او دئیل
۱۹۳	ذکر وقایع نهصد و نود و نه

۲۰۴	ذکر وقایع سال یکهزار، موافق توشقان ئیل.
۲۰۹	ذکر وقایع یکهزار و یک موافق لوی ئیل.
۲۱۶	ذکر وقایع سال یکهزار و دو.
۲۲۱	ذکر وقایع یک هزار و سه.
۲۲۸	ذکر بعضی حالات که در اطراف بلاد واقع شده.
۲۲۹	ذکر وقایع سال یکهزار و چهار.
۲۳۵	طرز سلوک ذوالقارخان.
۲۳۷	ذکر وقایع سال یکهزار و پنج.
۲۴۰	شرح رفتن فرهادخان به جانب لارجان و گرفتن قلعه لندر.
۲۴۴	اماً ذکر وقایع سال یکهزار و شش.
۲۵۴	ذکر بعضی از احوال او زیکیه بعد از فوت عبدالله خان.
۲۶۴	برخی از حالات او زیک.
۲۸۴	ذکر وقایع سال یکهزار و هشت.
۲۹۲	وقایع سال یکهزار و نه.
۲۹۷	ذکر وقایع یکهزار و ده.
۳۰۳	ذکر بحرین و روش فتح آن.
۳۰۴	اماً ذکر بعضی از سوانح این راه.
۳۱۰	ذکر حوادثی که در این قشلاق روی داده.
۳۲۰	ذکر وقایع یکهزار و یازده.
۳۲۵	حوادث و وقایع این سفر خیر اثر.
۳۳۵	ذکر وقایع سال یکهزار و دوازده هجری.
۳۳۷	برخی از حالات لار.
۳۶۱	ذکر بعضی از حالات متفرقه این سال.
۳۶۴	ذکر وقایع سال یکهزار و سیزده.
۳۸۴	ذکر وقایع سال یکهزار و چهارده.
۴۱۱	ذکر وقایع یکهزار و پانزده.
۴۳۰	ذکر وقایع یکهزار و شانزده هجری.
۴۵۲	ذکر وقایع یکهزار و هفده.

فهرست مطالب ۹

ذکر وقایع یکهزار و هیجده	۴۸۱
وقایع این قشلاق	۴۹۴
ذکر وقایع و حوادث واقع در گورمیرات کرمان از کیج و مکران وغیره	۴۹۶
ذکر وقایع سال یکهزار و نوزده	۵۰۳
شرح رفتن امرا به جانب ارزروم	۵۲۰
برخی از حالات قلعه دمدمه واقع در ارومی و محصور شدن چولاق امیر خان برادر و فتح آن	۵۳۲
ذکر وقایع سال یکهزار و بیست	۵۴۳
برخی از وقایع کردستان	۵۷۱
ذکر بعضی از وقایع اوزبکیه	۵۷۳
پیوست ۱	۵۹۱
پیوست ۲	۵۹۵
پیوست ۳	۵۹۹
فهرست نایاب	۶۰۹
كتابنامه	۷۰۵

مقدمه

تاریخ کهن‌سال ایران‌زمین وارت بسیاری از متون تاریخنگاری است که هر یک بخشی از سرگذشت این سرزمین را در خود جا داده است. بسیاری از این متون در دو قرن اخیر که تصحیح و انتشار متون فارسی رونقی گرفت، به زیور چاپ آراسته شد. اما این تصحیح‌ها همواره از شیوه و محتوای یکسان برخوردار نبود. گاه در کمال دقت و وسوس صورت گرفت و به زنده شدن متنی کهن بر اساس نسخه یا نسخه‌های خطی آن انجامید و گاه دقی باشته در تصحیح اتفاق نیفتاد و صرفاً نسخه‌ای خطی به متنی چابی تبدیل شد. چنین است که امروزه بسیاری از متون منتشر شده تاریخنگاری ایرانی از کیفیت لازم برای این که پژوهشگران بتوانند از آنها در پژوهش‌هایی‌شان بهره‌مند شوند، برخوردار نیستند. از این روی به نظر می‌رسد تصحیح و انتشار دوباره بسیاری از آثاری که پیشتر منتشر شده‌اند، امری ضروری است. اصولاً حتی در تصحیحات نسبتاً مناسب نیز، تجدید تصحیح بسیاری از متون و تکمیل تصحیحات گذشتگان با روش‌های جدیدتر و به ویژه با بهره‌مندی از آگاهی‌های متونی که بعداً منتشر شده است، امری کاملاً ضروری است و باعث روزآمد شدن متون خواهد شد. لذا به نظر می‌رسد در روزگار ما نیاز به حرکتی اساسی و گستردۀ برای تجدید تصحیح متون تاریخی به چشم می‌خورد. چنین کوششی دستاوردهایی سودمند برای بازسازی و بازشناسی تاریخ و فرهنگ کشور خواهد داشت و گرد و خاک کهنگی را از رخ نسخه‌های قدیمی این آثار، چه آنان که تصحیحی مناسب دارند و چه غیر آن، می‌زداید و رخسار درخشنان این نوع روسان پهنه فرهنگ ایرانی را به نمایش می‌گذارد. تاریخنگاری‌های روزگار صفوی شاید بیش از هر دوره‌ای دیگر مصدق این سخن باشند. بسیاری از متون تاریخنگاری این روزگار، با همه اهمیتی که دارند، متأسفانه تصحیح و انتشاری مناسب ندارند. جهان‌آرای قاضی احمد غفاری، وقایع‌السین عبد‌الحسین خاتون‌آبادی و حتی مهم‌ترین پدیده تاریخنگاری دوره یادشده، یعنی تاریخ عالم‌آرای عباسی، به هیچ روی تصحیحی درست نیافتدند و نیاز مبرم به

تصحیح و انتشار دوباره آنها به روشنی به چشم می‌خورد. تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال نیز از همین دسته است. این اثر از آثار تاریخنگاری برجسته روزگار شاه عباس یکم صفوی است و برای شناخت تاریخ ایران در روزگار پادشاه یادشده، اهمیتی فراوان دارد. همان اندازه که فرمانروایی شاه عباس درخشنان‌ترین روزگار پادشاهی صفویان است، تاریخنگاری روزگار او هم جدای از دیگر پدیده‌های دوران او نیست و نسبت به نمونه‌های پیش و پس از خود در دوره یادشده از برجستگی و پریاری بیشتر برخوردار است. تاریخنگاری‌های صفوی پیش از روزگار شاه عباس، با همه تفصیل و پرشمار بودن، از عیوبی بزرگ برخوردارند آن هم این که مطالب آنها به شدت تحت تأثیر یکدیگر و در بسیاری موارد شبیه همدیگر است. برای نمونه، میان برجسته‌ترین تاریخنگاری‌های عصر شاه طهماسب، تاریخ جهان‌آرای قزوینی، تکملة‌الاخبار عبدي بیگ شیرازی و احسن‌التواریخ روملو، شباهت‌هایی فراوان به چشم می‌خورد. این همانندی‌ها باعث شده است در بسیاری رویدادها، گزارش‌هایی تقریباً یکسان از این روزگار به دست پژوهشگر امروزی بررسد و خواننده از گزارش‌های متنوع درباره یک رویداد محروم باشد. تاریخنگاری‌های پس از شاه عباس نیز کاستی‌هایی دیگر دارند. از جمله این که هم از نظر تعداد آثار و هم از نظر حجم گزارش‌ها بسیار محدودتر از دوره شاه عباس و پیش از آن هستند. در این میان تاریخنگاری دوره شاه عباس برخلاف دوره پیش از خود دارای تاریخ‌هایی بسیار متفاوت و مستقل از یکدیگر است. به گونه‌ای که در هر یک از این آثار گزارشی مستقل و نسبتاً متفاوت را از بسیاری از رویدادها می‌توان به دست آورد که هر یک گوشی‌ای از رویدادهای زمانه را توصیف می‌کند.

درخشنان‌ترین تاریخنگاری عصر صفوی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، محصول روزگار شاه عباس است. در کنار آن آثاری درخشنان همچون نقاوه‌الآثار افوشهای نظری، خلاصه‌التواریخ قاضی احمد قمی، فتوحات همایون سیاقی نظام، افضل‌التواریخ فضلی بیگ خوزانی اصفهانی، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال منجم و سرانجام روضة‌الصفویه میرزا بیگ جنابذی، هریک گزارشی نسبتاً مستقل از تاریخ ایران روزگار شاه عباس به دست می‌دهند. بدین گونه پژوهشگر با کنار هم نهادن گزارش‌های این منابع درباره یک رویداد، هم می‌تواند صورتی جامع‌تر از یک واقعیت تاریخی را به دست آورد و هم در موارد ابهام یک منبع، با سنجش گزارش آن با منابع معاصرش، گزارش نزدیک‌تر به واقعیت را برگزیند.

تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال یکی از پدیده‌های درخشنان تاریخنگاری عصر شاه عباس است که نسبت به دیگر تاریخنگاری‌های این دوره دارای ویژگی‌های خاص خود است و می‌تواند بسیاری از کاستی‌های آنها را برطرف کند. از این روی برای مطالعه عصر شکوفان فرهنگ و تمدن ایرانی در روزگار شاه عباس، یکی از منابع بسیار سودمند و لازم بهشمار می‌آید. این است که تصحیح علمی و انتشار آن کاری بایسته بهشمار می‌آید. نخستین بار در ۱۳۶۶ خورشیدی، شادروان سیف‌الله وحیدنیا با استفاده از دو نسخه موجود از این اثر در ایران، آن را منتشر ساخت. اما در مقدمه با فروتنی، کار خود را کامل ندانسته و نیاز به تصحیحی دیگر و با استفاده از نسخه‌های بیشتر را گوشزد کرد: «در هر دو نسخه سقط و تحریف‌ها و اشتباهات فراوان راه یافته و با مقابله آن دو و استفاده از کتاب‌های تاریخ مربوط به آن زمان تا حد امکان رفع اشتباهات شده و سره از ناسره مشخص گردیده است. لیکن نسخه‌ای کهنه‌تر باید به دست آید و فردی صبورتر تا این اثر زبده و نخبه را منقح و در خور بیاراید و در دسترس علاقمندان قرار دهد.»^۱ مجموع موانع باعث شده است تا متنی بسیار ناقص و پر اشتباه در چاپ یادشده در اختیار خواننده قرار گیرد. به گونه‌ای که نه تنها متن دارای اغلاط فراوان است بلکه شماری در خور توجه از صفحه‌های متن نیز، با این که در هر دو نسخه مورد استفاده مصحح محترم وجود داشته، به طور یکجا در چاپ ایشان از قلم افتاد است.^۲ این افتادگی‌ها بخشی بزرگ از کتاب، یعنی رویدادهای سال‌های ۹۹۲ تا ۹۹۸ق را شامل می‌شود. این که متن تصحیح شده پیشین تا چه اندازه با متن اصلی تاریخ عباسی متفاوت است را خواننده می‌تواند با مطابقت دادن آن با تصحیح حاضر دریابد. این اشتباهات و دگرسانی‌ها در چاپ یادشده به اندازه‌ای است که در بسیاری موارد اساساً خواننده و پژوهشگر را از منظور اصلی ملاجلال به دور می‌دارد. برای نشان دادن این تفاوت خوانش، در جدول زیر مواردی اندک به عنوان نمونه آورده شده است.

۱. ملاجلال‌الذین منجم یزدی، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۶، ص ۱۳ (مقدمه مصحح).

۲. این افتادگی‌ها در چاپ حاضر صفحه‌های ۱۲۲ تا ۱۵۲ را دربرمی‌گیرد.

جدول مقایسه‌ای نمونه‌هایی از تفاوت خوانش در تصحیح حاضر با تصحیح مرحوم وحیدنیا

تصحیح وحیدنیا	تصحیح حاضر
ص ۲۸، س ۲۰؛ و سیلان بلا و غوغای منع تبرای طفیان یافته که هم آن بود که آثار و از مردم دولتخانه نماند	ص ۸۲، س ۱۳؛ سیلان بلا و غوغای منع طفیان یافته که بیم آن بود که آثار از مردم دولتخانه نمناند.
ص ۴۷، س ۳؛ تا فتوایی در کار و بار امراء خراسان به مرشد.	ص ۱۰۴، س ۵؛ تا فتوایی در کاروبار امرای خراسان به هم رسد.
ص ۶۱، س ۷؛ مقرر فرموده‌ایم که مرا بپایند ص ۶۱، س ۷؛ استمالت نامچه و کتابات یزد علی قلی بیگ قورچی ترکش شاملو داد خواسته، متوجه تربت شد	ص ۱۱۸، س ۲؛ مقرر فرموده‌ایم که امرا بپایند ص ۱۱۸، س ۵؛ استمالت نامچه و کتابات بیرد، علی قلی بیگ قورچی ترکش شاملو داد خواسته، متوجه تربت شد
ص ۲۶۴، س ۱۴؛ جمیع بندهای اعم از مفتی و قاضی، با اکثر لشکری اراده رفتن نمودند.	ص ۳۶۵، س ۷؛ جمیع سوخته‌ها ^۱ و مفتی و قاضی، با اکثر لشکری اراده رفتن نمودند.
ص ۲۶۶، س ۲۲؛ از کنار دریای [کذا] روی به گریزان شد.	ص ۳۶۸، س ۴؛ از کنار دریای [کذا] روی به دیاربکر گریزان شد.
ص ۲۶۷، س ۱۵؛ و در بیست و هفتم نزول در بیچین روس واقع شد.	ص ۳۶۹، س ۴؛ و در بیست و هفتم نزول در بیچین درَسَی ^۲ واقع شد.
ص ۲۶۹، س ۱؛ و خود را به مخفیگاه کشاند.	ص ۳۷۱، س ۲؛ و خود را به محکم‌ها ^۳ کشیدند.
ص ۲۶۹، س ۱؛ در شانزدهم این ماه ستاره‌ای از توالی نجوم پدید آمد.	ص ۳۷۱، س ۱۷؛ در شانزدهم این ماه ستاره‌ای از ثوانی نجوم ^۴ پدید آمد
ص ۲۷۳، س ۹؛ با مال و اسباب و سیصد گاو و ششصد و ده گوسفند پیش انداخته،	ص ۳۷۷، س ۱؛ با مال و اسباب و سیصد گاو و شش سر و ده گله گوسفند پیش انداخته،

۱. در قلمرو عثمانی به عالمان و طالب علمان سوخته می‌گشتند. ر. ک. دهخدا، ذیل سوخته.

۲. قاعده‌تاً بیچین دره سی است.

۳. به اصطلاح امروزی: استحکامات

۴. ثوانی نجوم هر چه به زیر فلك قمر پیدا آید از چیزهای نورانی، جز برق و صاعقه. از آن جمله است انسی، جاییه، حریه، ذوزنب، ذوزوابه و.... و از آن رو آنان را ثوانی نجوم گویند که در دلاتل و احکام در مرتبه ثانی اند و احکام و دلایل اولیه نجوم را باشد. دهخدا، ذیل ثوانی.

ص ۳۷۹، س ۷: چخورسعد و اردوباد و گنجه و آن جانب ارومیه باشد	جانب از رومیه باشد
ص ۲۷۸، س ۱۰: چخورسعد وارد و بادو گنجه و آن جانب ارومیه باشد	ص ۳۸۳، س ۷: به امیر گونه خان اعلام نماید.
ص ۲۷۸، س ۱۷: به هرگونه بهخان اعلام نماید.	ص ۳۸۳، س ۷: چخورسعد اوغلی سردار از فارس
ص ۲۷۹، س ۳: چون چفال اوغلی سردار از فارس متوجه چخورسعد می شد،	قارص متوجه چخورسعد می شد،
ص ۲۸۳، س ۴: چون نزول بانجمن سلمان آباد واقع شد،	ص ۳۸۷، س ۱۳: چون نزول به چمن سلمان آباد ^۱ واقع شد،
ص ۲۹۸، س ۱۵: در خان مردان، که آخر دریای شها شمالست	ص ۴۰۶، س ۶: در خان مردان، که آخر دریای شها ^۲ است
ص ۳۰۹، س ۸: و نان و خورش بنو کردادند	ص ۴۱۸، س ۳: و ایل خودش به نوکر دادند
ص ۳۱۱، س ۴-۳: چهارم رجب دیدار در اردوباد اوdst داد	ص ۴۲۱، س ۱: چهارم رجب نزول در اردوباد دست داد
ص ۳۲۱، س ۹: چون کمند بسر بریدن از مهتر و قلعه‌چی باشد	ص ۴۳۳، س ۶: چون قزلباش کماند به سر بریدن مقید نشوند و سر بریدن از مهتر و قلعه‌چی ^۳ باشد
ص ۳۳۱، س ۲: از سریر نسیان تادر دولتخانه	ص ۴۴۴، س ۱۱: از سر پل لبنان تا در دولتخانه
ص ۳۴۵، س ۱۴: جماعت گودرزیان	ص ۴۶۲، س ۱۱: جاف گُرد زیان

با این همه کوشش ایشان مشکور است. چه متنی ارزشمند را دست کم از گوشه گنجینه های خطی بهدر آورده و در اختیار پژوهندگان تاریخ و فرهنگ ایران نهاده و از فواید آن بهره مند کرده اند.

۱. شاید سکمن آباد باشد که ناحیه‌ای تاریخی در خوی بوده است.

۲. گویا گونه‌ای دیگر از نوشت نام دریاچه ارومیه است. چه این دریاچه را به نام دریاچه شاهی نیز می نامیده اند.
 ۳. قلعه‌چی در لفتمانه ها به معنای محصل مالیاتی و نوکر است. ر. ک. دهخدا، ذیل قلعه‌چی، معین، ذیل قلعه‌چی. اما در گفتگو از سپاه گویا به کسانی گفته می شد که همراهی و خدمتکاری سواران را می کردند. ر. ک. خورشاه حسینی، ص ۱۶۷.

نام کتاب

تاریخ ملاجلال به دو نام شناخته شده است، یکی، که شهرتی بیشتر هم دارد، «روزنامه ملاجلال» و دیگری «تاریخ عباسی». با بررسی هر شش نسخه شناخته شده برجای‌مانده از این کتاب، چنین به نظر می‌رسد که نام اصلی این کتاب «تاریخ عباسی» است. چه از میان این شش نسخه، تنها دو نسخه در صفحه نخستین دارای نام کتاب در جایگاه خود است. یکی نسخه کتابخانه بادلیان و دیگری نسخه موزه و کتابخانه سالار جنگ هندوستان. در این دو نسخه، در صفحه نخست و دقیقاً در جایگاه عنوان، «تاریخ عباسی» نوشته شده است. اما در نسخه موزه بریتانیا، با وجود این که صفحه نخست کاملاً سالم است، نام کتاب به دلیلی نامعلوم پاک شده و در اوراق اضافی نخستین کتاب به خطی الحاقی نخست عنوان «تاریخ شاه عباس صفوی تصنیف ملاجلال منجم» و در صفحه پس از آن عنوان «تاریخ شاه عباس در تواریخ!» نوشته شده است. نسخه کتابخانه ملک نیز به دلیل افتادگی صفحه نخست، عنوانی را دربر ندارد و حتی نامی الحاقی هم به آن افزوده نشده است. در نسخه کتابخانه ملی نیز به دلیل افتادگی اساسی، که گویا نسخه اساس آن داشته است، نامی برای کتاب نوشته نشده است، اما بعدها در صفحه نخست آن عنوان «روزنامه ملاجلال در احوال شاه عباس» افزوده شده است. در نسخه کتابخانه دولتی نسخه‌های شرقی مدرّس هندوستان نیز، هرچند تصویر آن در اختیار مصحح نیست، اما بر پایه معرفی آن در فهرست نسخه‌های کتابخانه یادشده، به نظر می‌رسد نام کتاب افتداده و سپس عنوان «تاریخ صفویه» را به آن افزوده‌اند. بر این پایه به نظر می‌رسد عنوان نسبتاً رایج «روزنامه ملاجلال» بعدها و به دلیل این که گزارش‌های کتاب تا اندازه‌ای حالت وقایع‌نگاری روزانه دارد، به سیاق برخی آثار پیشین، به ویژه روزنامه غزوات هند امیر تیمور گورکان، با نام «روزنامه ملاجلال» نامگذاری و به این نام مشهور شده است. افزون براینها، از جهتی دیگر هم گذاشتند عنوان «روزنامه ملاجلال» بر این کتاب از سوی نویسنده‌اش تا اندازه‌ای دشوار است. چه بسیار بعید است که ملاجلال با آن همه فروتنی‌ها که در برابر شاه عباس می‌کند، نام خود را بر تاریخ سرگذشت شاه عباس بگذارد و نام شاه را در عنوان از قلم بیاندازد. از این روی در این تصحیح عنوان «تاریخ عباسی» بر «روزنامه ملاجلال» ترجیح داده شد.

زندگی و شخصیت ملا جلال الدین محمد منجم بزدی

نام کامل ملا جلال، جلال الدین محمد بن عبدالله بزدی است. از سرگذشت و شخصیت پدرش هیچ آگاهی نداریم. از زندگانی خود او پیش از پیوستن به شاه عباس صفوی نیز تنها این نکته را می‌دانیم که تا آن هنگام در دستگاه خان احمد گیلانی، حاکم کیاسی گیلان، منجم بوده است.^۱ حاصل این سال‌ها کتاب *تحفة المنجمین* یا *تحفة خانی* در علم نجوم است که به خان احمد گیلانی پیشکش شده است.^۲ ملا جلال منجم گویا از همان آغازین روزهای پادشاهی شاه عباس و همزمان با ورود او به قزوین، پایتخت صفویان، در ذیحجه سال ۹۹۵^۳ به حضور شاه عباس رسیده و تا واپسین سال‌های زندگی همراه پادشاه صفوی بوده است. آنگونه که از گزارش پرسش ملکمال بر می‌آید او در این سال «به رسم حجابت^۴ از سوی خان احمد خان والی گیلان به خدمت اشرف مشرف شده بود. نواب اشرف او را ملازم نموده، مانع رفتن به خدمت خان احمد خان شدند.»^۵ گویا در این زمان سال و دانش او به اندازه‌ای بوده است که از همان آغاز بسیار مورد توجه شاه عباس قرار گیرد. چه او در همین رویدادهای سال‌های آغازین پادشاهی شاه عباس (سال ۹۹۹ق)

۱. قاضی احمد قمی که از معاصران ملا جلال است در گزارش رویدادهای ۹۹۹ق و ماجراهای خواستگاری شاه عباس از دختر خان احمد برای پرسش صفوی میرزا، به روشنی از حضور و آشنائی دیرین ملا جلال در دستگاه خان احمد گیلانی یاد می‌کند. ر. ک. قاضی احمد بن شرف الدین حسینی قمی، *خلاصه التواریخ*، به تصحیح دکتر احسان اشرافی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۸۶-۱۰.

۲. برای آگاهی از نسخه‌های خطی این کتاب، که پرشمارتر از تاریخ عباسی است، ر. ک. احمد متزوی، *فهرست وارة کتاب‌های فارسی*، تهران، مرکز دائرة المعارف پزروگ اسلامی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۲۸۴۷-۲۸۴۷.

۳. دکتر علی اصغر مصدق این تاریخ را ۹۹۴ق دانسته‌اند. (ر. ک. دکتر علی اصغر مصدق، *خاندان منجم بزدی و تاریخ‌نگاری دوره صفویه*، در: کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، آذر ۱۳۷۹، شماره ۳۷ و ۳۸، صص ۴-۷). که نادرست است و از آنجا ناشی می‌شود که ایشان تاریخ بالای گزارش را خوانده‌اند در حالی که ملکمال تاریخ هر رویداد را در پایان آن آورده است. اصولاً شاه عباس در ۹۹۴ق نه در قزوین حضور داشت و نه به پادشاهی رسیده بود که خان احمد بخواهد نماینده‌ای به دربار او در قزوین بفرستد.

۴. حجابت در اصطلاحات تاریخی صفویه گاهی به معنای سفارت هم به کار رفته است. چنان که وحید قروینی در رویدادهای روزگار شاه عباس دوم می‌گوید: «رفتن بوداق سلطان چوله به رسم حجابت به الکای هندوستان» میرزا طاهر وحید قروینی، *تاریخ جهان آرای عباسی*، تصحیح سید سعید میرمحمد صادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۷۰-۵۲.

۵. ملکمال منجم بن ملا جلال بزدی، *تاریخ ملکمال*، تصحیح ابراهیم دهگان، ارک، ۱۳۳۴، ص ۵۲.

از خود با عنوان «پیر غلام قدیمی»^۱ یاد می‌کند. نیز افوشهای نظری، که از هم‌روزگاران اوست، در رویدادهای سال ۱۰۰۱ او را «سرآمد اصحاب رصد و تنجیم و ملاذ اصحاب استخراج و تقویم»^۲ می‌داند. اینها نشان می‌دهد که در این زمان دست‌کم پنجاه ساله بوده است که از یک سو خود را اینگونه خوانده و از دیگر سو معاصرانش با این عبارات از او یاد کرده‌اند. با توجه به درگذشت او در ۱۰۲۹ نیز، که به تصریح پرسش در دوران کهولت اتفاق افتاده است، پیوستن او به شاه عباس در حدود پنجاه سالگی تا حدودی پذیرفتی به نظر می‌رسد. بر این پایه شاید بتوان گمان کرد زادروز او در سال‌هایی نزدیک به ۹۵۰ بوده است. جایگاه او نزد شاه عباس در همین سال‌های آغازین پیوستنش به شاه عباس نیز می‌تواند نشانی از این مدعای باشد. چه او در همین نخستین سال‌های فرمانروایی شاه عباس، در برخی رویدادهای مهم دخیل و بلکه صاحب نظر است. چنان که در سال ۹۹۹ که خان احمد گیلانی، خواستگار دخترش برای پسر شاه را به دلیل دون‌پایگی پس فرستاده بود، ملاجلال به شاه ایراد گرفت که چرا کیزی گمنام را برای خواستگاری فرستاده است و شاه نیز انتقاد او را پذیرفت و سرانجام خود او را، که پیشتر از نزدیکان خان احمد بود، به خواستگاری فرستاد. به اینگونه ملاجلال تا اواخر زندگی در زمرة همراهان شاه قرار گرفت. او تا اندکی پیش از سال ۱۰۲۷ در منصب منجم‌باشی دربار باقی ماند و گویا کمی پیش از این سال به دلیل پیری از همراهی با شاه عباس کناره گرفت. چه نواده‌اش ملاجلال دوم، در اشاره به تولد خود در این سال، یادآوری می‌کند که پدربرزگش در این سال به دلیل کهولت از کار کناره گرفته بوده است.^۳ اما این که درست در چه سالی چنین اتفاقی افتاده است، دانسته نیست. همین اندازه روشی است که ملاجلال دست‌کم تا سال ۱۰۲۰، که آخرین گزارش‌های کتابش مربوط به این سال است، در منصب منجمی و در کنار شاه عباس حضور داشته و کناره‌گیری او قاعده‌ای بین سال‌های ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۷ بوده است. درگذشت او نیز دو سال پس از این، در سال ۱۰۲۹ روی داده است.^۴ بدین‌گونه او پیش از بیست و پنج سال در سفر و حضر

۱. ن. ک. ص. ۲۰۰.

۲. محمود بن هدایت‌الله افوشهای نظری، *نقاوه‌الآثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشرافی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ص. ۴۹۲.۳. ر. ک. ملاجلال بن ملاکمال منجم، *تاریخ عباسی*، نسخه خطی شماره ۴۲۰۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص. ۲۶.

۴. ر. ک. ملاکمال منجم، ص. ۷۳.

در کنار شاه عباس صفوی و شاهد رویدادهای کوچک و بزرگ دولت او بوده است. پس از او نیز فرزندش ملاکمال در دولت شاه عباس، شاه صفوی و شاه عباس دوم دارای منصب منجمی بوده است. نوه‌اش ملاجلال دوم نیز، با توجه به تولدش در ۱۰۲۷ق، اگر پیشمنجمی پدر و نیا را ادامه داده باشد، احتمالاً در دولت شاه عباس دوم و شاه سلیمان دارای چنین منصبی بوده است. متأسفانه از زندگی این سومی آگاهی چندانی در دست نیست. جز این که می‌دانیم در ۱۰۲۷ق به دنیا آمده، شاه عباس به درخواست ملاجلال، نام جلال را برای او برگزیده و بعدها کتابی درباره کرامات شاه عباس نوشته است که، هرچند عنوان آن از میان رفته، به تاریخ عباسی شناخته شده است.^۱ او این کتاب را به یکی از پادشاهان صفوی، بی‌آن که نام دقیق او را یاد کند، پیشکش کرده است.^۲ با این همه هیچ یک از این دو تن (ملاکمال و جلال دوم) نه در نجوم، نه در تاریخنگاری و نه در نزدیکی به شاه، جایگاه پدر و نیای خود ملاجلال اول را به دست نیاوردند.^۳

ملاجلال از نظر ویژگی‌های شخصی در لابلای گزارش‌های خود نشان می‌دهد که، با وجود جایگاهی ویژه که نزد شاه دارد، چار غجب و خودشیفتگی یا حسادت در حق دیگران نیست. برای نمونه از این که در سال ۱۰۰۸ق ملامظفر گتابادی در خراسان به عنوان منجم به دربار شاه عباس می‌پیوندد، نه تنها ابراز تنگدلی از آمدن رقیبی بالقوه نمی‌کند، بلکه فروتنانه از او با این عنوان که: «در فن نجوم و هندسه سرآمد عصر بود» یاد می‌کند.^۴ به احکام شریعت نسبتاً پایبند بوده است. به گونه‌ای که از زمانی که بر ما روشن نیست تا سال ۱۰۰۹ق از خوردن مسکرات توبه کرده بوده، تا این که در این سال شاه عباس با بخشیدن صراحی و پیاله نقره به او، تویه‌اش را شکسته است.^۵ اما از سوی دیگر تا سال ۱۰۰۵ق که شاه عباس استعمال تریاک را منوع کرد، او به گفته خودش: «نوزده ساله تریاکی بود و به مجرد این حکم به اندک توجه پادشاهی ترک تریاک

۱. با توجه به اهمیت این کتاب برای شناخت شخصیت و روحیات شاه عباس، اینجانب و دوست گرانقدر آقای دکتر داریوش رحمانیان در حال تصحیح این کتاب بر اساس نسخه دانشگاه تهران هستم و امیدواریم در زمانی مناسب این تصحیح روانه بازار نشر شود.

۲. ر. ک. ملاجلال بن ملاکمال منجم، همان، ص. ۲.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره جایگاه این دو تن ر. ک. مصدق، همان.

۴. ن. ک. ص. ۲۸۷.

۵. ن. ک. ص. ۲۹۳.

کرد. اما بی آزار نبود.»^۱

پیشۀ اصلی ملاجلال در دربار شاه عباس منجمی یا به اصطلاح آن روزگار منجم باشی، به معنای رئیس همه منجمان دربار، است. از آنجا که در روزگار صفویه، همچون دیگر روزگاران تاریخ ایران، تعیین ساعت سعد و نحس، کارهای مربوط به گاهشماری و تعیین سوروز و دیگر مناسبت‌های مهم سالانه، پیشگوئی درباره برخی رویدادهای پیش رو و بسیاری موضوع‌های دیگر در زمرة وظایف و مهارت‌های منجم بود، منجمان از تقریبی ویژه به شاه برخوردار بودند. ملاجلال نیز از این قاعده مستثنی نیست. بلکه شاید بتوان گفت در روزگار صفوی کمتر منجمی توانسته است جایگاهی همچون او در دولت و نزد پادشاهان صفوی به دست آورد. جایگاه او تا اندازه‌ای است که گاهی حتی در برخی کارهای مهم دولتی که ارتباطی هم به پیشۀ منجمی او ندارد، مسئولیت‌هایی به او واگذار می‌شده است. برای نمونه در گزارش بازگشت شاه عباس از خراسان و آمدن به استرآباد در سال ۱۰۰۷ق، از مأموریت خود از سوی شاه برای خرید زمین‌هایی در این شهر برای ساختن دولتخانه در دروازه بسطام استرآباد یاد می‌کند.^۲ مأموریت برای خواستگاری از دختر خان احمد گیلانی خود ماجرای دیگری است که پیشتر به آن اشاره شد. او در بسیاری از مجالس شاه با درباریان و حتی مجالس کامل‌خصوصی و شخصی شاه، مانند شب نشینی‌ها و مجالس شادی و طرب همراه شاه بوده است. از این جهت نه تنها به رویدادهای عام دسترسی داشته، بلکه گاه شاهد خصوصی‌ترین اعمال شاه نیز بود است.^۳ گزارش‌های او از این مجالس در نوع خود بی‌مانند است و به ویژه برای شناخت ویژگی‌های رفتاری و روانی شاه عباس می‌تواند منبعی ارزشمند باشد. آنگونه که گزارش‌هایش نشان می‌دهد، از بخت خوش او پیش‌گویی‌های گوناگون نجومی اش همواره درست از آب درآمده است.^۴ گویا یکی از دلایل توجه فوق العاده شاه عباس به او هم همین بوده است. و گرنۀ چه بسیار منجمانی در تاریخ ایران که به دلیل نادرستی پیش‌گویی‌هایشان، از سوی فرمانروایان مغضوب شده و حتی گاه جان خود را بر سر این کار نهاده‌اند. در این میان ماجرای عزل شاه عباس از پادشاهی و بر تخت نشاندن یوسفی ترکش دوز،

۱. ن. ک. ص ۲۴۴.

۲. ن. ک. ص ۲۸۰.

۳. برای نمونه‌ای از گزارش‌های او از این مجالس ن. ک. ص ۱۵۸.

۴. برای نمونه‌ای از پیش‌گویی‌های موفق و مهم ملاجلال ن. ک. ص ۲۰۳-۲۰۴ و ۲۲۷-۲۲۸.

نقطوی بخت برگشته، به پادشاهی برای دفع بلایی که برپایه محاسبات نجومی ملاجلال قرار بود بر شاه عباس نازل شود، در نوع خود در تاریخ ایران بی‌مانند است و نشان از اوج سخن‌شنوی شاه عباس از او دارد. گزارش پیترو دلاواله، جهانگرد نامدار ایتالیائی که با ملاجلال نشست و برخاست داشته و مدتی هم ساکن خانه او بوده است نیز می‌تواند به خوبی جایگاه بر جسته او نزد شاه را نشان دهد: «ملاجلال ستاره‌شناس که یکی از مشاوران نزدیک شاه و بسیار مورد محبت اóstت، مردی است که شاه قبل از انجام هر کار با او مشورت می‌کند.»^۱ محبویت فوق العاده او تا اندازه‌ای بود که حتی گاه شاه عباس رضایت خاطر او را بر رضایت بلندپایه‌ترین فرماندهان سپاه خود ترجیح می‌داد. چنان که در سال ۱۰۰۴ق که مشاجرة میان ملاجلال و فرهادخان قرامانلو سردار بزرگ سپاه صفوی باعث دلگیری، قهر و خانه‌نشینی ملاجلال شد، شاه عباس در اقدامی کماند، یک روز پس از این ماجرا، به خانه ملاجلال رفت، از او دلچویی کرد و او را به دریار بازگرداند.^۲ با این همه نفوذ، دور نیست اگر تصور شود که ملاجلال افزون بر داشتن وظایف نجومی و پاره‌ای مأموریت‌های غیرمرتبط با پیشة نجومی، در برخی از تصمیم‌گیری‌های شخص شاه عباس و یا بزرگان دولت او نیز مؤثر بوده است. کسی چه می‌داند، شاید برای نمونه تصمیم ناگهانی شاه برای کشتن سردار محبوب و بزرگش فرهادخان قرامانلو هم بی‌تأثیر از اختلافات او با ملاجلال نبوده باشد و گریزپایی او از برابر اوزبکان بهانه‌ای بیش نبوده است. چه روشن است که در دو سه سال متولی میان آن سردار بزرگ و ملاجلال به مناسبت چند پیشامد، اختلافاتی جدی پیش آمد که در همه آنها ملاجلال سربلند از آب درآمد و شاه نیز کما بیش جانب ملاجلال را گرفت.^۳

۱. پیترو دلاواله، سفرنامه پیترو دلاواله، ترجمه شجاع الدین شغا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، صص ۸۰-۸۱. در جایی دیگر دلاواله باز از ملاجلال چنین یاد می‌کند: «ملاجلال، که شاه بدون مشورت با او جزو موافقت او قدمی برنمی‌دارد» همو، ص ۱۵۱.

۲. در این باره ن. ک. صص ۲۳۱.

۳. برای نمونای از این رویدادها ن. ک. صص ۲۰۳-۲۰۴.

منابع ملاجلال در نگارش تاریخ عباسی

هدف ملاجلال منجم از نوشتن تاریخ خود، نگارش سرگذشت شاه عباس صفوی و ایران زیر فرمانروایی او بوده است. با توجه به هم روزگاری و بلکه همراهی نویسنده با پادشاه یادشده از آغاز فرمانروایی تا سال‌های پایانی زندگی، خود به خود چشم داشت این است که سرچشمه اطلاعات او برای نوشتن چنین تاریخی، بر دیده‌ها و شنیده‌های او استوار باشد. تا اندازه‌ای زیاد نیز همین‌گونه است. اما دادن عنوان کلی دیده‌ها و شنیده‌ها به منابع نویسنده چندان هم نمی‌تواند دقیق باشد. نویسنده، آنگونه که در گزارش زندگیش یادآوری شد، از اواخر سال ۹۹۵ق، یعنی سال آغازین پادشاهی شاه عباس، به خدمت شاه جوان صفوی درآمده است. از آنجا که او کوشش می‌کند تا زندگی شاه عباس را از هنگام تولد و کودکی گزارش کند، طبیعی است که برای رویدادهای هجده ساله نخست زندگی او شاهد و ناظر نبوده است. از این روی این رویدادها را از دو راه می‌توانسته بدست بیاورد: یا شنیده‌هایی از معاصرانش که ارتباطی با عباس میرزا جوان در دوره میرزاژی خراسان داشته‌اند یا احیاناً منابعی نوشتاری که اشاره‌ای به این رویدادها کرده‌اند. با این حال، این که انتظار داشته باشیم شاهزاده صفوی در دوره یادشده مورد توجه مورخان معاصرش، یعنی مورخان روزگار اواخر شاه طهماسب و همه دوران شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده، قرار گرفته باشد، انتظاری واقع‌بینانه نیست. چه به عنوان نوه شاه طهماسب در حکومت خراسان، با وجود فرزندان پرشمار شاه و شخصیت بر جسته بیشتر آنها، جایگاه سیاسی قابل توجهی، همچون ولیعهدی و مانند آن، ندارد تا مورد توجه مورخان قرار گیرد. از این روی در تاریخنگاری‌های عصر شاه طهماسب اشاره‌ای به او نمی‌باشیم تا این که انتظار داشته باشیم ملاجلال نیز از آن منابع برای گزارش کودکی شاه عباس بهره برده باشد. تنها در یک نمونه به نظر می‌رسد ملاجلال از منبعی از دوران شاه طهماسب بهره برده است. آن هم گزارش کوتاه یکی از اقدامات شاه طهماسب در سال تولد شاه عباس است که اتفاقاً ربطی به زندگی شاه عباس ندارد و نویسنده تنها برای باورپذیر کردن برخی افسانه‌های خود درباره چگونگی تولد شاه عباس این مطلب را آورده است.^۱ از دوران شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده نیز متأسفانه اثر تاریخنگاری شناخته شده مستقلی در دست نیست، مگر اثر بسیار مفصل حسن‌بیگ روملو، که نگارش آن در اصل مربوط به زمان شاه طهماسب است، اما به شاه اسماعیل دوم اتحاف و به ضرورت اشاره‌ای

هم به روزگار بسیار کوتاه پادشاهی او شده است. بدین‌گونه گزارش‌های تاریخنگاران صفوی پیرامون روزگار شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابند نخستین بار در تاریخنگاری‌های اوایل فرمانروایی شاه عباس به نگارش درآمد. از این روی پاره‌ای از گزارش‌های ملاجلال درباره سرگذشت شاه عباس در دوره همزمان با دو شاه اخیر می‌تواند برگرفته از اینگونه نوشته‌ها باشد که پیش از تاریخ او به نگارش درآمده‌اند. شمار این نوشته‌ها نیز به نظر می‌رسد از سه نمونه بیشتر نیست: نخست خلاصه‌التواریخ قاضی احمد بن میرمنشی قمی (پایان یافته در ۱۰۰۱ق)، دوم تقاوۃ‌الآثار فی ذکر الاخیار محمود بن هدایت‌الله افوشه‌ای نظری (پایان یافته در ۱۰۰۷ق) و سوم فتوحات همایون نوشته‌سیاقی نظام (تا رویدادهای ۱۰۰۷ق). استفاده احتمالی ملاجلال از این سه اثر نیز قاعدتاً مربوط به رویدادهای مربوط به شاه عباس همزمان با پادشاهی شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابند، آن هم تا سال ۹۹۵ق است. چه از این سال او به شاه عباس جوان پیوست و در سفر و حضر همراه او بود و نیازی به اقتباس گزارش درباره او از کتاب‌های دیگران وجود نداشت، زیرا او بیش از حتی نویسنده‌گان همین سه کتاب به شاه عباس و رویدادهای مربوط به او نزدیک بود. پس برداشت‌های احتمالی ملاجلال از منابع تاریخنگاری دوره پادشاه می‌تواند مربوط به برخی از رویدادهای میان سال‌های ۹۸۴ق (درگذشت شاه طهماسب و آغاز پادشاهی شاه اسماعیل دوم) و ۹۹۵ق (سال پیوستن ملاجلال به شاه عباس) باشد. با این حال به نظر می‌رسد این برداشت‌ها هم چندان چشمگیر نیست. چه به دلیل پیوستگی بسیار نزدیک زمانی دوره پادشاه با زمان پیوستن ملاجلال به شاه عباس، دریافت گزارش‌های شفاهی مربوط به آن از نزدیکان شاه عباس و دیگر شاهدان ماجرا، برای شخصیتی مقرب مانند او، کاری چندان دور از ذهن یا دشوار نبوده است. از گزارش‌های تقاوۃ‌الآثار رد پائی در تاریخ عباسی دیده نمی‌شود. اما پاره‌ای همانندی‌ها در برخی گزارش‌های این دوره میان روایت ملاجلال با روایت قاضی احمد قمی در خلاصه‌التواریخ دیده می‌شود. با این حال اثبات اقتباس ملاجلال از قمی نیز دشوار است، زیرا با وجود برخی همانندی‌ها، جزئیات گزارش‌های این دو درباره رویدادهای همسان، یکسان نیست. اما به گونه‌ای شکفت انگیز پاره‌ای همسانی‌ها میان برخی گزارش‌های ملاجلال با گزارش‌های سیاقی نظام در فتوحات همایون به چشم می‌خورد. این همسانی‌ها به اندازه‌ای است که خواننده را به این گمان اندازد که در این بخش‌ها یکی از روی دیگری نوشته شده است و با توجه به تقدّم فتوحات همایون، حتماً ملاجلال این دسته از آگاهی‌های خود را از فتوحات همایون برداشته است. نمونه‌های زیر می‌تواند اینگونه از همسانی‌ها را به خوبی نشان دهد:

گزارش سیاقی نظام از کشته شدن عبدالمؤمن خان

«عبدالله خان به عزم شکار متوجه قصبه قرشی، که مایین سمرقند و بخاراست، شد، عبدالمؤمن خان با خاصان خود و اعیان لشکر او زبکیه که نزد او بودند، مکنون مافی‌الضمیر در میان نهاده، ایشان را فریب داده با خود همداستان ساخت و از دارالسلطنه بلخ به بهانه ملاقات، مانند شحنة مرگ قصد جان پدر کرد. هواي سلطنت در سر و قبای عقوق والد در بر، در هیچ محل توقف جایز نداشت و رایت بی دولتی و بی مروتی به فلک بی‌رحمتی می‌افراشت. شاه محمد الاچوپان که یکی از خواص معتمدان عبدالله خان بود و چهار سال قبل از این او را از پدر التماس نموده، از غدر آن غذار وقوف یافته، نهانی منهی به جانب عبدالله خان روان کرده، از سر آگاهی داد و عبدالله خان که با معدودی به عزم شکار بیرون آمده بود، سوار سمندر فرار گشته، مجال موزه در پاکشیدن نداشت. موزه در پای ناکرده، پای‌های او مجروح گشت و به تشویش تمام خود را به بخارا رسانید و امر به ضبط حصار و حفظ دروازه‌ها نمود و با مستحفظان در باب مراسم حزم و تیقظ و لوازم احتیاط

گزارش ملا جلال از کشته شدن عبدالمؤمن خان او زبک

«عبدالله خان او زبک به عزم شکار متوجه قصبه قرشی شد. عبدالمؤمن خان ولد او با خواص و اعیان لشکر خود در میان نهاد که: «در دفع و رفع پدر با من موافقت نمائید، که می‌خواهم او را ضایع کنم.» و آن جماعت را فریب داده، با خود همداستان ساخت و از بلخ به بهانه ملاقات پدر خود متوجه قرشی شد و چون شاه محمد الاچوپان، که سایقاً از معتمدان و خواص عبدالامرای لشکر خود کرده بود، از غدر عبدالمؤمن خان او را از پدر خواسته و امیرالامرا لشکر خود کرده بود، از غدر عبدال المؤمن خان با پدرش خبردار شده، کس پنهانی جانب عبدالله خان فرستاد که: «پسرت عبدال المؤمن خان با تو سر غدر و مکر دارد. باخبر باش!» عبدالله خان چون از مقدمه خبردار شد و با معدودی به سیر قرشی رفتہ بود، فی الفور مراجعت به بخارا نمود و به حفظ و حراست شهر کوشید و به مستحفظان شهر سفارش کرد که: «عبدالمؤمن خان را به شهر نگذارید.» و چون عبدال المؤمن خان به قرشی رسید از پدر نشانی نیافت و از نامه و قاصد شاه محمد الاچوپان باخبر شد و شنید که او را

مبالغات و سفارشات به سرحد افراط رسانید. چون عبدالمؤمن خان به قصبه قرشی رسید از پدر نشان نیافته، از مضمون نامه و قاصد شاه محمد الاقوپیان واقف گردید و تا گوراب، که در دو فرسخی بخارا واقع است، تعاقب پدر نموده، [...] شاه محمد الاقوپیان را گرفته، مقید و مغلول به بلخ فرستاده، مقرر داشت که او را در سیاه چال محبوس سازند و آن بیچاره در سیاه چال بمرد. بعد از هزیمت عبدالمؤمن خان، عبدالله خان با لشکر فراوان از پی او آمد و عبدالمؤمن خان از هول واقعه، خود را بر آب آمویه زده، جمعی کثیر از لشکریانش غرق آب فنا گشت و عبدالله خان به بخارا معاودت نمود. عبدالمؤمن خان یک یک از اعیان و سران سپاه اوزیک را طلب داشته، به وعده لطف و احسان و انعام و تقدیر فراوان محظوظ ساخت و قرب بیست هزار کس با او بیعت نموده[.....] عبدالمؤمن کس نزد توکل حاکم عرابله فرستاد که آنچه سال‌ها منتظر و مترصد آن بوده، حالا میسر گشته و عبدالله خان به خود درمانده است. از روی اطمینان به تاشکنت آمده، متصرف شود و مضمون «الوقت سیف» را منظور داشته، توافق جایز نشمرد. توکل فرصت غنیمت

به شهر نمی‌گذارند و لشکر بسیار در آنجا حاضر است، تا کوراک، که دو فرسخی بخاراست، آمد. فی الفور شاه محمد الاقوپیان را گرفته، به بلخ فرستاد و مراجعت نمود و به جانب بلخ رفت. عبدالله خان با لشکر پسر خود را تعاقب نمود. در اثنای راه شنید که عبدالمؤمن خان از آب آمویه گذشته، به بلخ رفت. معاودت نموده، به بخارا رفت. بعد از آن عبدالمؤمن خان سران سپاه پدر را با وعده و وعید با خود یار ساخت و کس پیش توکل خان، حاکم قراق عرابله، فرستاد که: «من با تو یارم. متوجه تاشکن شو [۱۹۶] و صاحبی کن». توکل خان به موجب نوشته عبدالمؤمن خان عمل نموده، تاشکن را صاحبی نمود. چون این خبر به عبدالله خان رسید، در روز متوجه سمرقند شد. خواجم قلسی و قوشی یگی را با دوازده هزار اوزبک به سر تاشکن فرستاد. این جماعت شکست خوردند. از شنیدن خبر شکست لشکر، عبدالله خان آزرده شد. به بخارا معاودت نمود. در راه گفتند به او که: «این فتنه را عبدالمؤمن خان پسرت بربا کرده.» اعراضش بیشتر شد. بعد از نفرین بسیار، تب کرد و بیماریش بسیار صعب شد و حصن بخارا و محافظت سپاهیان سودی

دانسته، اسب تسخیر در میدان تاشکنت جولان داده، به مقصد رسید و [.....] عبدالله خان [.....] پسر را هدف ناوک نفرین کرد و به قصد دفع او از بخارا به سمرقند رفت و خوجمقلی و قوش بیگ، غلام خود، را با دوازده هزار سوار به مدافعته او فرستاد و بعد از تلاقی فرقین شکست بر خوجمقلی و لشکریان عبدالله خان افتاده، تاشکنت توکل را صافی شد. عبدالله خان را در غبن این واقعه و از اعراضی که او را به سبب عصيان پسر دست داده بود، بیماری مهلك روی نمود و سر صحبت بر بالین علت نهاد و روز به روز مرضش اشتداد می یافت و آخر جام اجل از دست داعی «اینما تکونسو یدر ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّد» درکشیده...^۱

نکرد و از دریای «گل شی هالک آلا و جهه» جامی درکشید و ...

۱. صص ۲۵۱-۲۵۲. در این بخش از مقدمه هنگام نقل قول مستقیم از متن تصحیح شده حاضر، برای پیشگیری از تکرار، همه زیرنویس‌ها حذف شده است. از این روی خواننده برای اطلاع دقیق‌تر از متن نقل شده، می‌تواند به متن اصلی کتاب مراجعه کند.

۲. نظام‌الدین علی شیرازی سیاقی نظام، فتوحات همایون، تصحیح حسن زنده، تهران و اصفهان، بزووهشگاه حوزه و دانشگاه و قطب مطالعات صفویه دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۳، صص ۱۰۵-۱۰۷.

گزارش سیاقی نظام از جلوس و کشته شدن عبدالمؤمن خان اوزیک

بعد از آنکه قلعه حیات عبدالله خان اوزیک مسخر لشکر ممات گشت و دستِ اجل بساط زندگانی اش درنوشت، به اتفاق اعیان و سران سپاه، عبدال المؤمن خان ولد او بر سریر جهانیانی و مسند خانی جلوس نمود و [.....] اکثر اعیان سپاه خود را به تیغ بی دریغ گذرانیده، [.....] و نهال جفا و ستم در مرغزار دل و کشتزار جان نامرادان نشاند. [.....] تمامی مظلومان و زیرستان، ناواک جگر دوز آه جانکاه به جانب آسمان روان ساخته، شکست شیشه عمرش به سنگ ناکامی اجل از درگاه الهی به دعای سحرگاهی می‌طلبیند[.....] داعی عزمش به قصد تسخیر ممالک ایران به جانب خراسان متوجه شد[.....] و چون نیت جفا امنیش مقصور به سفك دماء بقیه السیف اعظم ماوراء النهر بود، انتهاز فرصت می‌نمود. رایش بر آن قرار گرفت که در آن سفر، در اثنای راه، تمامی ایشان را قتیل تیغ رحیل سازد و [.....] اما او را کتمان این اسرار چون ریگ در موزه و کیک در شلوار، در تقاضای انتزاع زحمت می‌داد [.....] آخر الامر هوا غالب آمده، شمدادی از مافی الضمیر با خدای نظری، که به شرف همزبانی او سرافراز و از سایر

گزارش ملاجلال از جلوس و کشته شدن عبدال المؤمن خان اوزیک

ولد ناخلف او، که همیشه پدرش از وجودش آزرده بود، عبدال المؤمن خان [۹۳] به مسند سلطنت چنگیزی نشست و از غلبه خبی که در جبلت او بود اکثر اقران و اقربای خود را کشت و اراده‌اش آن بود که اکثر امرای قدیمی پدر خود را بکشد و در بخارا بوده، به احضار لشکر فراوان به عزم تسخیر ایران و رفع شرمندگی که مکرر گریخته بود از مصاف توآب کلب آستان علی، پروانجات به اطراف الکای سوروی فرستاد و از بسیاری ظلم و تعدی دست مظلومان بی دفعش به آسمان مانده بود. در اواسط ذیقعده همین سال متوجه خراسان شد و از یکصدهزار اوزیک تنگ چشم افزون برداشته، با عراده و اسباب توب و تفنگ متوجه خراسان شده. چون همگی همت نامکنست او بر تضییع ملازمان اعتباری و اعیان کاری پدرش گماشته بود، در اثنای راه رایش بر آن قرار گرفت که این کاری است بس بزرگ، بی‌همراهی و دستیاری بزرگی صورت نمی‌تواند بست. بنابر این با خدای نظری، که به هم‌زبانی سرافراز و از اعیان ممتاز بود، این حکایت در میان نهاد. خدای نظری در ظاهر مباحثات از هم‌زبانی می‌نمود. اما در باطن به فکر خود افتاده، در

اعیان توران به علو شان و سُمَّو مکان
متاز بود، ظاهر نمود و خدای نظری از
مکنون خاطر او واقف گشته، متتبه شده،
[.....] پس این حکایت را با عبدالواسع بی
و محمد مؤمن میرزا و شیرافکن میرزا و
جنیدی و شاه کوچک بهادر و حاجی بی
قوشچی، که مقصود این معامله بودند، در
میان نهاده، با یکدیگر در باب استرشاد
طريق دفع تغلب عبدالمؤمن خان و قتل او
مشاورت نمودند. رای همگی بر این قرار
گرفت که در شب کوچ که لشکریان را در
موکب خود مسافتی دور باز می‌دارد و با
معدودی از جوانان ساده کارنیقتاده
می‌رود، شخص حیاتش مجرروح و ابواب
مرگ بر روی زندگانی اش مفتوح سازند و
یار محمد میرزا آتالیق، که از جمله ملازمان
عبدالله خان بود و [.....] تا شب چهارشنبه
بیست و سیم ذی قعده سنّة ست و الف در
قریة زانی آن جماعت در پس دیواری که
 محل مرور او بود نشسته، چون عبدالمؤمن
خان به آنجا رسید، یار محمد میرزا تیری از
غمزة خوبیان جانگزاتر بر سینه او زد که از
پشتیش بیرون آمد[.....] بعد از آن
عبدالواسع میرآخور جلو او را گرفته، از
اسب انداخت و امرای خدای رفیق، بسر سر
او ریخته، اعضای وجودش به تیغ تیز
ریز ریز ساختند.^۱

خلوت به عبدالواسع بی و محمد مؤمن
میرزا و شیرافکن میرزا جنید بی و شاه
کوچک بهادر و حاجی بی قوشچی و
یار محمدقلی میرزا، که مقصود این معامله
بودند، سر این راز گشودند و اراده
عبدالمؤمن خان به تفصیل بیان نمود.
همگی صلاح دیدند که او را به قتل
آورند. مقرر آن که: چون در سر کوچ
لشکری را بسیار از خود دور می‌دارد و با
جوانی چند ساده، تنها و یکه بی اسلحه
می‌رود، آن وقت به بیانه حرفی پیش روند
و کارش بسازند. از جمله محمدقلی میرزا
اتالیق، که از مقتولان موعودی بود، در شب
چهارشنبه بیست و سیم ذی قعده سنّة ۱۰۰۷
در قریة زانی [۹۳ ب] در زیر طاقی که
 محل عبور عبدالمؤمن خان بود پنهان شده،
چون جماعت پیشینان [ظ] گذشتند، مشعل
خان نمودار شد. از عقب عبدالمؤمن رسید.
یار محمدقلی میرزا، که در فن کمانداری
بی نظیر بود، تیری پرکش [ظ] کرده، بسر
پهلوی عبدالمؤمن خان زد که از دیگر
پهلو پران جاست. فی الفور خود را به گردن
اسبش انداخت. از اسبش کشیدند و سرش
بریدند.^۲

۱. ص ۲۵۴-۲۵۵.

۲. سیاق نظام، صص ۱۲۷-۱۳۲.

گزارش سیاقی نظام از جلوس

دین محمدخان اوزبک

دین محمدسلطان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان بود و در ایام استیلای عبدالله خان بر ممالک خراسان، ولایت خواف و باخرز و قائن را به تیول او مقرر داشته بود و در رعایت و تربیت او کماینگی قیام می نمود و اواز غایت شعبده بازی و حیله سازی، با وجود تعصّب در مذهب تسنن و اقدام به قتل دوستداران و شیعیان اهل بیت - علیهم السلام - ابوبکر رسل و رسائل با صاحب قران اعلی مفتوح داشته، صورت اخلاص و یک جهتی خود را در نظر فیاض جلوه می داد و صاحب قران اعلی نیز نسبت به او طریقه محبت مسلوک می فرمود.^۱

گزارش ملا جلال از جلوس

دین محمدخان اوزبک

دین محمدخان ولد جانی بیگ سلطان، خواهرزاده عبدالله خان، در ایام استیلای او زیکیه در خراسان، والی خواف و باخرز و قائن بود، در میانه او و عبدالمؤمن خان عداوت به منزله اظهار رسیده بود و در حینی که قلبابای کوکلتاش، که صدر عبدالله خان و حاکم هرات بود، به جانب بخارا رفت و بود هرات از حاکم مستقل خالی بود، دین محمدخان از بسیار دانی و حیله سازی بر هرات مستولی شده، به تحت تصرف خود در آورد بود و از عبدالمؤمن بسیار خائف بود. رایش بر آن قرار گرفته بود که به نواب کلب آستان علی پناه آورد. یوسف قوشچکی را با عریضه به درگاه گیتی پناه فرستاد. مضمون آن که: «عبدالله خان به جوار رحمت ایزدی پیوست و کمترین از جانب شما هرات را صاحبی کردام. توقع آن است که اگر عبدالمؤمن خان، که مدّتی است که کمر عداوت این غلام بر میان جان بسته، در دفع و رفع من کوشد، ظلّ ظلیل خود را از سر این غلام کم نکنند و شر او را علاج کنند.» و در حوالی ری این عرضه رسید. مدعای او را به اجابت مقررون داشتند و ملازمش را در حوالی بسطام مخلع ساخته، روانه هرات نمودند با محمدقلی بیگ ایشیک آقاسی.^۲

۱. ص ۲۵۶-۲۵۷. در اینجا گزارش ملا جلال مفصل و کامل‌تر از سیاقی نظام است.

۲. سیاقی، نظام، ص ۱۳۷.

همسانی‌های فتوحات همایون و تاریخ عباسی تنها بخشی اندک از گزارش‌های ملاجلال را تشکیل می‌دهد. چه آنچه از فتوحات همایون بر جای مانده است، تنها فتح دوازدهم، یعنی رویدادهای سال ۱۰۰۶ق و ۱۰۰۷ق است و گویا تنها همین فتح (گزارش بازپس‌گیری خراسان از دست اوزبکان) را به نگارش درآورده است.^۱ در حالی که گزارش ملاجلال برای این دو سال محدود به رویدادهای فتح خراسان نیست، بلکه رویدادهای سراسر ایران و حتی برخی موضوعات مربوط به عثمانی هم در آن می‌گنجد. همسانی‌های تاریخ عباسی و فتوحات همایون در گزارش‌های این دو سال، در آنچه در پیوند با بازپس‌گیری خراسان از اوزبکان می‌باشد، بسیار زیاد است. ترتیب مطالب آنها بسیار نزدیک به هم است. افزون بر این، در بسیاری جاهای عبارات آنها نیز تقریباً یکسان است. اما این درازی گزارش به دلیل افزونی رویدادها یا جزئیات آن نیست، بلکه به دلیل اضافات ادبی، شامل انواع تصنعت و استعارات و اشعار و مانند آن است. به گونه‌ای که اگر این اضافات حذف شود، مطالب هر دو نویسنده در یک مطلب مشترک، تقریباً یک اندازه می‌شود. در اینجاست که ارزش کار ملاجلال روش‌تر می‌شود. چه آنچه سیاقی نظام درباره فتوحات ۱۰۰۶ق تا ۱۰۰۷ق شاه عباس در خراسان، در قالب یک مجموعه ۸۰ صفحه‌ای چاپ امروزی^۲ آورده، ملاجلال در ۲۲ صفحه در چاپ حاضر (صص ۲۵۱-۲۷۳) آورده است. با همه این همسانی‌ها، پارهای دگرسانی‌ها نیز میان دو منبع در موضوع مورد بحث وجود دارد. حتی در جانی که انتظار می‌رود گزارش سیاقی نظام کامل‌تر باشد، برخی گزارش‌های اضافی در کار ملاجلال دیده می‌شود. برای نمونه در گزارش لشکرکشی اللهوردی خان از یزد به طبس، ملاجلال گزارشی جالب توجه از یافتن آب در این مسیر در نزدیکی ریاط شتران و دستور اللهوردی خان برای ساخت روتانی در آنجا به دست می‌دهد.^۳ در حالی که سیاقی نظام، که خود از همراهان اللهوردی خان در سفر خراسان بوده است، سخنی در این زمینه به میان نمی‌آورد. با در گزارش ارتباطات دین محمدخان اوزبک با شاه عباس اول پس از درگذشت عبدالله خان اوزبک، گزارش ملاجلال بسیار کامل‌تر است. با این همه، آنچه در مقدمات مفصل فتوحات همایون وجود دارد، در

۱. ر. ک. سیاقی نظام، مقدمه مصحح، ص ۲۰.

۲. همان، صص ۹۳-۱۷۲.

۳. ن. ک. ص ۲۵۳.

تاریخ عباسی بازتابی بسیار اندک یافته است.^۱ این مقدمات عملاً در برگیرنده رویدادی خاص نیست، بلکه بیشتر عبارت پردازی‌های ادبیانه و کرامت‌سازی‌های مورخانه برای شاه عباس است. به این‌گونه، سرچشمه این همه همسانی چه چیزی می‌تواند باشد. در نگاه نخست، با توجه به پیشینگی نگارش فتوحات همایون نسبت به تاریخ عباسی، شاید بتوان گفت ملاجلال در کار خود پیراسته‌ای از گزارش‌های سیاقی نظام را، آن هم تنها آنچه مربوط به فتح خراسان است، با حذف عبارت پردازی‌های ادبیانه او آورده و چنان‌که گزارشی افزون بر آن نیز به دست او رسیده، بر آن افزوده است. اما مشکل کار آنجاست که ملاجلال در رویدادهای مورد بحث، خود در متن بیشتر آنها حضور دارد و حضورش از سیاقی نظام نزدیک‌تر و پررنگ‌تر نیز می‌باشد. از این روی به نظر نمی‌رسد نیازی به برداشت با واسطه گزارش خود از این رویدادها داشته باشد. مگر این که گفته شود ملاجلال که چند سال بعد از سیاقی نظام کتاب خود را می‌نوشت، ترجیح داده است به جای رجوع به حافظه خود، مطالب آماده سیاقی نظام را پیراسته کند و در اثر خود بگجاند. فرض دیگر این است که هر دو نویسنده به یکسان از گزارش‌های رسمی دولتی در نگارش آثار خود پهره برده‌اند. این فرض کمی دور از ذهن است. چه هر دو نمی‌توانند، افزون بر اشتراکات فراوان لفظی، حتی در ترتیب بیشتر رویدادهای دو سال پرحداثه مورد بحث این اندازه همانگ باشند. دیدگاه سوم نیز شاید بتواند این باشد که هر دو نویسنده از منبع تاریخنگاری مشترکی برای نگارش کتاب خود بهره برده‌اند که تا امروز ناشناخته مانده است. با این تفاوت که یکی مطالب آن منبع را، با لفاظی‌های ادبیانه خود، فربه‌تر کرده و آن دیگری تنها اصل گزارش و شاید هم صورت پیراسته آن را آورده است. این نظر نیز با این دشواری روبرو است که هر دو نویسنده هنگام نگارش اثر خود آنچنان از رویدادهای این دو سال دور نیستند که نیازی به منبعی دیگر برای تاریخنگاری خود داشته باشند. دست‌کم برای سیاقی نظام، که در ۱۰۱۱ق از دنیا رفته، چنین فاصله زمانی تقریباً وجود ندارد. به این‌گونه، تا پیدا شدن منبعی دیگر که این مدعا را ثابت کند، اثبات آن با وضع موجود چنان آسان نیست. بنا بر این شاید اکنون همان دیدگاه نخست را، که مبنی است بر این که ملاجلال رویدادهای ۱۰۰۶ق و ۱۰۰۷ق را از سیاقی نظام برداشت کرده است، با احتیاط بتوان پذیرفتی تر دانست. در این صورت نیز این برداشت تنها مربوط به رویدادهای فتح خراسان است. چه سیاقی نظام تنها از این موضوع گزارش می‌کند. در حالی که ملاجلال از رویدادهای دیگر

بخش‌های کشور و حتی قلمرو عثمانی نیز در لابلای رویدادهای همین دو سال گزارش‌هایی را به دست می‌دهد.

در این میان آنچه به عنوان منابع اصلی گزارش‌های ملاجلال نمودار می‌شود دیده‌ها و شنیده‌های اوست. او به عنوان منجم اصلی دربار، معمولاً در کنار شاه و در زمرة معبدود کسانی است که بیشترین نزدیکی و ارتباط را با او، در سفر و حضر و در جنگ و صلح، دارد.^۱ از این جهت دیده‌ها و شنیده‌های او از رویدادهای دربار و دولت ایران قاعدتاً کیفیتی دقیق‌تر دارد. چه او نه تنها به شاه و درباریان بسیار نزدیک است بلکه خود در برخی از رویدادها دارای نقشی مستقیم و مهم است. برای نمونه، به عنوان منجم دربار، در تعیین ساعت سعد و نحس بسیاری از اقدامات نقش مستقیم داشته و برخی از آن را نیز یادآوری کرده است. حتی در ماجراهای بر تخت نشاندن یوسفی ترکش دوزِ نقطوی بخت برگشته، پیشنهاددهنده و همه کاره خود ملاجلال است و گزارش کار را نیز در همین اثر آورده است. نیز در ماجراهای خواستگاری از دختر خان احمد گیلانی برای محمدباقر میرزا، مشهور به صفوی میرزا، نقشی بسیار فعال دارد.

افزون بر این او، علاوه بر اینکه شاهد بسیاری از رویدادهای پیرامون شاه عباس بود، به اسناد گوناگون دربار نیز دسترسی آسان داشته است. از این روی کوشش کرده است تا از انواع این اسناد در نوشتن کتاب خود بهره ببرد. او حتی از گزارش‌های شفاہی رسیده به دربار نیز در اندازه توان بهره برد است. برای نمونه در رویدادهای سال ۱۰۱۰ق گزارش شخصی را می‌آورد که از قلمرو اوزیکان به ایران آمده و به حضور شاه عباس رسیده و برای شاه اخباری را از آنجا بدین گونه گزارش کرده است: «چون خبر آمدن نوآب کلب آستان علی به جانب خراسان مشخص شد، باقی خان مرا طلب نمود و مُخلع ساخت و گفت: چون به شرف سجدۀ شاه مشرف شدی، به شاه بگو که: سبب چیست که نوآب کلب آستان علی دو طفل را روکش من کرده و الکه را بر من شورانیده؟ ایشان چه خواهند کرد که الحال من نمی‌کنم؟ اگر فرمایند، فرزندم! و اگر گویند، نوکرم! و اگر گویند، برادرم! غرض اگر گویند، قسم یاد کنم که بی‌رضای نوآب کلب آستان علی آب نخورم و قدم بر زمین ننهم. تو برو که من تحفه خواهم فرستاد و التماس من این است.»^۲

همچنین در نقل سخنان گوناگون اطراقیان خود، از جمله سخنان شاه، ظاهر سخن چنین

۱. برای آگاهی از میزان نزدیکی ملاجلال به شاه عباس و دربارش ن. ک. ادامه همین مقدمه

۲. صص ۳۱۲-۳۱۳

می‌نماید که عبارات به سخنان اصلی باید نزدیک باشد. این ویژگی باعث حفظ اصالت گزارش ماجرا شده است. چه بسیاری از مورخان، معمولاً هنگام گزارش اسناد یا گفتگوها، آن را در چارچوبه نثر خود، که معمولاً هم مصنوع و متكلّف است ریخته و روایتی ساخته‌اند که معلوم نیست تا چه اندازه با روایت واقعی انطباق دارد. مثلاً در لابلای گزارش او از یکی از نبردهای شاه عباس با عثمانیان، عبارات شاه برای برانگیختن سربازان به نبرد با عثمانی‌ها و سپس نیایش او به درگاه پروردگار را بدین‌گونه گزارش می‌کند: «آئمه معصومین با ما هستند و لشکر رومی را اسیر و عاجز ما گردانیده‌اند.» و آنقدر شکفتگی کردند که دویاره لشکر قزلباش شیر ژیان شد ... و در یکشنبه بیست و چهارم جمادی‌الآخر جنگ قزلباش با رومی شد. تفصیل این اجمال آنکه نواب کلب آستان علی روی توکل به خیر الناصرين آورده، به همین عبارت گفت که: «بار خدایا! امروز با لشکر پرشر رومیان مرا کار افتاده! اگر می‌دانی که به جهت عجزه و مساکین و رواج مذهب حق خیر المرسلین رومیان بهترند، به ایشان بده و اگر مرا در امر مذکور بهتر می‌دانی توفیق مرا ده!»^۱ تأکید ملاجلال در نقل قول دوم بر عبارت «به همین عبارت» نیز خود شاهدی دیگر بر کوشش او در آوردن عین عبارات شنیده شده است. گزارش او از گفتگوی شاه عباس با خواننده دربارش، حافظ جلاجل، نیز به خوبی ضبط عین سخنان مبادله شده را نشان می‌دهد: «... نواب کلب آستان علی روی به حافظ جلاجل کردند و گفت که: «امشب خوب نشستیم.» حافظ جلاجل، که از باخرز بود گفت: «پادشاهها شما که خواهیدید، من تا نماز نکرم، نخواهیدم.» نواب کلب آستان علی فرمودند که: «بارک الله! کار دست بسته کرده‌ای!» چون گمان تسنن به او بود، این مطایه رفت. چون اظهار شیوه آن جمع به این عبارت شد، باعث فرح بسیار شد.^۲ او حتی گاه تا آنجا دقت کرده است که اگر شاه سخنی را به زبانی غیر از فارسی گفته، به آن اشاره می‌کند. برای نمونه هنگام استقبال شاه عباس از ولی محمدخان اوزبک در نزدیکی اصفهان، این‌گونه می‌گوید: «نواب کلب آستان علی به نطق دُرَبَار فرمودند به زبان ترکی که: «خوش آمدی! صفا آوردى! سر و مال و لشکر در راه توست. چون به ما آمدی هرچه تو را باید، خدمت می‌کنیم و إستادگی داریم.» ولی محمدخان گفت: «شاه را گفته، آمده‌ایم!»^۳

۱. ص ۳۹۵

۲. ص ۱۰۸

۳. ص ۵۸۱

علاوه بر دیده‌ها و شنیده‌ها، منبعی دیگر که در چنین جایگاهی او به آن دسترسی داشت و بهره‌هائی فراوان نیز از آن بردا، انواع اسنادی است که با رویداها در پیوند بود و در دربار می‌شد به آن دسترسی داشت. بخشی از این اسناد، فرمان‌های صادره از سوی شاه عباس بود. به نظر می‌رسد ملاجلال هنگام آوردن بخش‌هائی از اسناد رسمی دولت صفوی تغییر چندانی در متن و حتی واژگان اینگونه فرمان‌ها نداده است و آن را از دریچه ذهن و قلم خود نگذرانده است. چه نظر قطعاتی از فرمان‌ها که او گزارش می‌کند همان نثر فرمان‌های زمان صفوی است. او معمولاً سراسر متن یک فرمان را نمی‌آورد بلکه آن بخشی را که اصل موضوع فرمان در آن می‌گنجد را نقل می‌کند. برای نمونه در گزارش فرمان شاه عباس برای مأموریت اللهوردی خان حاکم فارس برای انتقال آب چشر به شیراز، عبارت موجود به نظر می‌رسد عین بخشی از عبارت‌های اصل فرمان باشد: «همت والانهمت مصروف شد که به توفیق الله سبحانه، اللهوردی خان موفق شده، آب چشر به سهل و آسانی بیارد.»^۱ یا در نمونه‌ای دیگر در رویدادهای ۱۰۱۲ق از اللهوردی خان خواسته است گزارش سفر جنگی خود از شیراز به سوی بغداد را روز به روز برای شاه بفرستد: «چون توجه ما به جانب آذربایجان مشخص شد و روانه شدیم، تسخیر بغداد و آن حدود به عهده اللهوردی خان است. با امرای آن حدود متوجه شوند و شرح حالات روز به روز [۱۳۵] آنچه سانح شود، اعلام نمایند.»^۲

این اسناد تنها به فرمان‌های دولتی محدود نمی‌شد، بلکه گزارش‌های رسیده به دربار از فرمانروایان ایالات قلمرو صفویه را نیز دربرمی‌گرفت. چنانکه برای نمونه اللهوردی خان در پاسخ به فرمان شاه عباس برای فرستادن گزارش‌های روزانه از سفر جنگی بغداد، گزارشی بسیار مفصل از این سفر فرستاده است که ملاجلال گویا عین آن را آورده است. برای کوتاهی سخن بخشی از آن در زیر آورده می‌شود: «حسب الحكم جهان مطاع متوجه شدیم و به شولستان و به راه بهبهان و رامز رفیم و همدم سلطان حاکم کوه گلیویه ملحق شد و در شوستر محمد سلطان چفتای حاکم آنجا ملحق شد و در دزفول از آب کرچه عبور نمودیم و قراحسن خان حاکم قلمرو علیشکر و حسین خان لر حسب الحكم الاشرف رفیق شد و چون بی‌لشکر آمده بودند، به رضا و صلاح ما به الکه رفتد که جمعیت نموده، به مندیس ملحق اردوانی این پیرغلام شوند. مقارن این حال نظر علی

۱. ص. ۳۰۵

۲. ص. ۳۴۰

بیک ترکمان را نزد میرعمر ولد قباد کوران حاکم سدان و درنه فرستادیم و او را تکلیف همراهی نمودیم و از کنار کرچه کوچ نمودیم. به قلعه بیات، که سید مبارک از رومیه انتزاع نموده بود، فرود آمدیم. کوتولان قلعه شرایط اطاعت به جای آوردنده و به خدمت خوانین مبادرت نمودند و از آنجا کوچ نموده، در یک منزلی قلعه بکسیا فرود آمدیم و چنین مذکور شد که اسماعیل خان رعنای باشی سنجاق آنجا از آمدن لشکری اطلاع یافته، اراده فرار دارد. بنا بر این الله قلی بیک ایشیک آقاسی خود را با لشکری جرار به حفظ و حراست او روانه نمودیم و این جمع قلعه او را محاصره نمودند بناءً علیه اسماعیل خان از در اطاعت در آمده، با الله قلی بیک به خدمت حضرات و امرا و خوانین آمده، با هم تزویل در قلعه بکسیا نمودیم و داروغه تعیین نموده، از آنجا به قلعه حسان، که به حصانت و استحکام مشهور و معروف بود و بدان سبب مردم حوالی بغداد اعتماد نموده اسباب خود را بدانجا برده بودند، متوجه شدیم و چون این خبر به مردم قلعه رسید، [۱۲۶] به رسم استقبال بیرون آمدند و قلعه تسلیم نمودند. بدین سبب اموال و اسباب و عرض و ناموس آن جماعت به حال خود مانده، خلل در آن راه نیافت. قلعه را خراب کردیم و داروغه نصب نمودیم و متوجه بادرا شدیم ...»^۱

و نمونه‌ای دیگر در ۱۰۱۰ق:

«و آخر این روز نوشته از محراب خان رسید که: «یکصد نفر اوزبک به قراولان رسیده، فی مایین جنگ واقع شد. از روی سرعت سوار شده، بعضی از غازیان را با مردم نواب بکش خان به مدد قراول فرستادیم. تا رسیدن این جماعت، چند نفر از غازیان که در قراولی بودند، خود را به اوزبک زده، سه نفر اوزبک که به خدمت اشرف فرستادیم، می‌گیرند و در میان جنگ‌گاه دو رأس اسب از بندۀ درگاه گریخته‌اند و مابقی غازیان قراول عقب اوزبکان را گرفته، جدا می‌شوند و قریب به صبح ملازمان بندۀ درگاه و بعضی از مردم بکش خان در حوالی قاتلمش به اوزبکان می‌رسند و تا رسیدن غازیان، اوزبکان متفرق می‌شوند. علی‌قلی بیک ایشیک آقاسی‌باشی، قراچه طفان که سردار آن جماعت بود، گرفت و اسب قله، که نواب اشرف به جهت باقی خان فرستاده بودند و تمغای خاصه داشت، سوار بود و محمودیگ اوزبک که به خدمت آورده بودند، با قراچه طفان گفتند که: احتمال دارد که جمعی به طلب ما آیند. غازیان بدین سبب در کنار رودخانه این جانب قاتلمش بسوکرده‌اند و موازی یکصد و پنجاه و یک جوان کاری در بسوائند و چون هوا خنک شود

دم به دم می‌رسند و به خاک پای [۱۲۳ ب] اشرف قسم که تا حال کسی کشته نشده و زخمداری نیست و اگر می‌بود به خدمت اشرف عرض می‌کردیم.»^۱

گزارش‌های جاسوسان صفوی از قلمرو دشمنان نیز بخشی دیگر از اسنادی بود که ملاجلال در اندازه توان از آن در نگارش اثر خود بهره برده است. این گزارش‌ها را بیشتر حاکمان ایالات مرزی ایران دریافت و برای شاه عباس می‌فرستادند. برای نمونه در رویدادهای ۱۰۱۰ از رسیدن عریضه بکش خان حاکم ناحیه مرزی مرو درباره اوضاع داخلی اوزبکان یاد می‌کند و متن آن را اینگونه می‌آورد: «باقی خان در قرشی بوده و میل رفتن به قراموشی خانی داشت و یک روز جائی قرار ندارد و عباس سلطان از شهر سبز میل رفتن به پیش پدر خود داشت و چمن قلی سلطان با باقی سلطان سر مخالفت دارد. با وجود آن که باقی خان کس پیش او فرستاده، قسم به مدعای او خورده و او قبول نکرده و از سرحد ختای مار بسیار آمده به سرحد منقت. چنان که جماعت قلماق از توهم آسیب آن ماران کوچ بر کوچ به حوالی منقت آمده‌اند و میان گلدي محمدخان و ایشم سلطان بر سر الکای جیران من اعمال ترکستان نزاع است. الغرض در معاواراء‌النهر آشوب و فتنه و جنگ وجدال است.»^۲ به همین گونه از حاکمان مرزی ایران در مرزهای عثمانی نیز عین گزارش‌ها را می‌آورد. برای نمونه در رویدادهای ۱۰۱۲ اق گزارش رسیده از ذوالفارخان حاکم آذربایجان را اینگونه می‌آورد: «خان تاتار حسب‌الحکم خواندگار بر سر مجر رفته شکست عظیمی خورده و ده کوچ پس نشسته، در آن جنگ سه پاشا کشته شدند و اندکی از الکای رومی به دست مجر افتاده و سلطان محمد خواندگار کس پیش بانی فرنگ فرستاده به جهت صلح. و حسن بازچی [ظر] کوس یاغیگری کوفته و در هشت منزلی استنبول نشسته و دو خانزاده تاتار پیش حسن بازچی رفته‌اند و لشکری از جلالیان برداشته، بر سر حلب می‌آیند و خواندگار پیش عساکر چخورسعد و تبریز فرستاده که: «شما از آن طرف و چفال اوغلی از این جانب علاج [۱۲۳ ب] حسن بازچی بکنید. پاشایان این حدود جواب گفته‌اند که: «قرلباش سر فتنه دارند و ما الکه را خالی نمی‌توانیم گذاشت.»^۳

حتی گاهی اسناد دشمن که به دست صفویان افتاده بود نیز برای ملاجلال منبعی ارزشمند به

۱. صص ۳۱۶-۳۱۷.

۲. ص. ۳۱۲.

۳. ص. ۳۳۶.

شمار می‌آمد که با آوردن عین آن یا بخشی از آن، گزارش خود را تکمیل می‌کرد. برای نمونه در رویدادهای ۱۰۱۱ هجری و در گیری‌های شاه عباس و اوزبکان در ناحیه میان هرات و بلخ درباره نامه‌ای از باقی‌خان حاکم اوزبک به برخی از قبایل عرب خراسان و تحریک آنها به حمله به سپاه صفوی چنین می‌آورد: «و در بیست و سیم نزول چیچکتو واقع شد و در راه مردم میرحیدر جمشیدی به اعراب آن حدود برخوردن. پنج سر و پنج زنده آوردن، با پروانه باقی‌خان که به اعراب آن حدود نوشته بود. مضمون حکم آن که: «چون فرلباش را تاب مقاومت ما نبود و مجال ماندن این حدود نمانده بود، راه فرار پیش گرفتند. باید که جماعت اعراب خانه‌های خود را به محکم‌ها رسانند و سر راه بر آن جماعت گیرند و آنچه از دست آید، تقصیر نکنند.»^۱

برای رویدادهای داخلی نیز در بسیاری از موارد از گزارش‌های مکتوب فرستاده شده به دربار بهره برده است. برای نمونه در گزارش سرکوب برخی شورشیان مازندران در سال ۱۰۰۸ق ابتداء گزارش را می‌آورد و چند صفحه بعد به رسیدن گزارش آن اشاره می‌کند: «و در این منزل عرضه قورچی‌باشی رسید و شرح احوال مازندران [۱۱۰ آ] و رستمدار به تفصیل، چنان که سبق ذکر یافته، نوشته بود.»^۲

شاید اوج استفاده ملاجلال از اسناد رسیده به دربار را بتوان در این گزارش کوتاه دید، که همزمان از چندین گزارش رسیده از شرق تا غرب قلمرو شاه عباس و حتی قلمرو اوزبک و عثمانی، بهره برده است: «و در شانزدهم ملازم حسین خان حاکم هرات رسید و عرضه رسانید که: «عادل بی که از محمدابراهیم خان گریخته بود، مراجعت کرد با بسیاری از مردم اعتباری عبدالله خان و به دست بوس محمدابراهیم خان مشرف شدند و باقی خان بعد از شکست برادرش و عبدالرحمن قومن، بر سر قلعه ترمد آمد و مدّتی نشست و کاری نساخت و بسیاری از مردم او ضایع شدند و از آنجا برخاسته، بر سر قلعه دیگر رفت و آنچه نیز کاری نساخت. بر سر نوده، رفت، که قصبه بزرگی است و چهل روز محاصره کرده، کاری نساخت. مقارن این حال خبر رسید که برادر توکل خان بر سر سمرقد آمده، بسیاری از رعایای دهات را کوچانید، به تاشکن فرستاد و در خرایی آن حدود بسیار ساعی و مُجد است و خود سمرقد را محاصره کرده، از این معنی آزده شده، به لطائف الحیل جمعی را از قصبه نوده به رسم اعتذار! بیرون آورد و حکم به قتل آن

۱. ص. ۲۲۴.

۲. ص. ۲۸۸.

جمع کرده، متوجه سمرقند شد.» مقارن این خبر ملازم حسین خان قاجار از استرآباد آمد و سر بسیاری از متمنین اخло آورد. و در اوخر این ماه محقق شد که میرزا علی آقای جلوه دار خاصه شریفه [۱۱۳] که به بلخ رفته بود، مرخص شده، در بیرون شهر، از بی ملاحظگی خود، به تنگ خود کشته شد. هم در این ایام از جانب کورسیدی سلطان، که حاکم ارسبار و انهر بود، خبر رسید که: «اسکندر پاشا، که سردار بود در جانب سفر فرنگ، شکست خورده، کشته شد و الحال مقرر شده که خواندگار خود بر سر فرنگ رود.» و در بیست و پنجم عرضه ذوالقارخان رسید که: «کراد بهنانشین [ظ] بر سر تبریز آمدند و خرابی بسیار کردند و در کارند [ظ] و زعیمی ارقابی به نیابت پاشا آمد، قول تبریز او را تمکین ندادند.» و در بیست و ششم خبر فوت محمد ابراهیم خان حاکم بلخ به علت آبله اطفال رسید و از خانزاده های حصار شخصی عبدالله نام را آوردند و به حکومت بلخ نشست و در دویم رمضان برادر میرقریش از جانب اندخدود با ملازم بکشن خان آمد و معروض داشت که: «محمد سلیم سلطان و جهانگیر سلطان عرض غلامی کرده، سجدۀ اطاعت کردن و چون از وارثان بلخ اند، التماس و استدعا دارند که نظر مرحمت و سایه مهربانی بر سر ایشان اندازند و به مقر سلطنت آباء و اجداد خودشان رسانند.»^۱

این همه عنایت ملاجلال به اسناد در گزارش تاریخ جایگاهی بر جسته به تاریخنگاری او بخشیده است.

ارزش تاریخی تاریخ عباسی

تاریخ عباسی، بیش از هر چیز، تاریخ شاه عباس اول صفوی است. پس انتظار خوانده و محقق از آن در درجه نخست گزارش زندگانی و تاریخ دولت این پادشاه پرآوازه ایرانی است. افزون بر این چشمداشت هر خوانده‌ای طبیعتاً این خواهد بود که نویسنده دیگر واقعیت‌های تاریخی روزگار مورد بحث خود در قلمرو ایران و پیرامون آن را نیز در اندازه مورد انتظار از مورخی در جهان ستی ایرانی بازتاب دهد. با مطالعه تاریخ عباسی، به نظر می‌رسد او تا اندازه‌ای چشمگیر توانسته است دو انتظار یادشده را برآورده کند. تاریخ ملاجلال تاریخی خاندانی است که بخشی از تاریخ خاندان و دولت صفوی، با محوریت شاه عباس را در بر می‌گیرد. پس نخستین انتظار در همین جا هم گزارش ویژگی‌های شخص شاه عباس، چه جسمانی و چه رفتاری و